

ضرورت تبیین رابطه علم و دین در الگوی اسلامی ایرانی پیشرفت

سید احمد ثمره هاشمی^۱

پرستش و تعقل اجزاء ذاتی هویت انسان می‌باشند و هر یک به ترتیب منشأ دین و علم در تاریخ بشریت شده‌اند. بنابراین علم و دین ریشه در هویت انسان دارند. علم زاییده و برآیند تعقل و تفکر انسان‌هاست. دین نیز برآیند پرستشگری انسان‌ها در طول تاریخ بشری است. علم و دین در طول تاریخ بشریت در کنار هم بالیده‌اند و عطش انسان‌ها به فهم و وصال با حقیقت را فرونشاندند انسان در طول تاریخ بدون این دو زندگی نکرده است. علم و دین دو رکن اساسی فرهنگ بشری می‌باشند. این دو به عنوان دو بال برای پرواز انسان در آسمان سعادت و کمال می‌باشند. اما هر یک از این دو به علت اهمیت و نقش حیاتی که برای انسان داشته‌اند گهگاه دستمایه انحراف و سوء استفاده شده‌اند و خسارت‌های جبران ناپذیری از قبل این انحرافات نصیب جامعه بشری شده است.

یکی از اشتباهات و انحرافات که در تاریخ بشر اتفاق افتاد و جامعه انسانی را به نتایج سوئی سوق داد جدایی علم از دین در قرون اخیر و پس از نهضت علمی در اروپا بود. از این رو ما برای ترسیم الگوی اسلامی ایرانی پیشرفت نیازمندیم که این اشتباه را به درستی تحلیل کنیم و از بروز آن در همین ابتدا جلوگیری کنیم. این نوشته به صورت خلاصه به این امر می‌پردازد.

ضرورت پیشرفت

میل به پیشرفت یک خواسته فطری برای هر انسانی است و اثبات آن نیازی به استدلال ندارد. هر انسانی به طور طبیعی همواره از سکون و رکود و ماندن در یک وضعیت ناراضی است و به فکر تغییر و بهبود وضعیت جاری و حرکت به طرف جلو است. بن مایه اصلی هر طرحی برای پیشرفت همین میل طبیعی انسانی است. اگرچه فراموش نمی‌کنیم که بیانات پیشوایان دینی ما نیز موید و مؤکد این میل فطری می‌باشند. چنان که این مضمون در احادیث بسیاری وارد شده است که اگر کسی دو روزش مانند هم باشند زیانکار است.

ضرورت داشتن الگو

انسان برای انجام هر عملی خواه ساده و بسیط و خواه پیچیده و بزرگ آگاهانه و ناخودآگاه از یک الگو و نمونه قبلی بهره می‌برد. ما در مخفی‌ترین و خصوصی‌ترین لایه‌های درونی خود نیز بدون الگو نیستیم. اساساً انسان از بدو تولد شروع به تأثیر پذیرفتن و آموختن از دنیای اطراف خود است. گرچه

^۱. دانشگاه بین المللی قزوین، ahashemi@noornet.net



در ابتدا همه این تاثرات به صورت ناخودآگاه و بدون اختیار شکل می‌گیرد اما هرچه که به بلوغ عقلی او افزوده می‌شود این برداشت‌ها آگاهانه تر و اختیاری تر می‌شوند. ولی هرگز حذف نمی‌شوند. ما از نحوه سخن گفتن گرفته که یک کار فردی و خصوصی است تا طریقه حکومت داری که یک عمل اجتماعی است متأثر از نمونه‌های اطراف خود عمل می‌کنیم. البته نمی‌خواهیم نقش ابداع و نوآوری‌ها را ندیده بگیریم اما باید دانست که ابداع و نوآوری هم در خلأ صورت نمی‌پذیرد و بر پایه و بنیان الگوهای دیگر به وجود می‌آید.

از این رو ما برای پیشرفت نیز ناگزیر از داشتن الگو می‌باشیم تا بتوانیم با نگاه به آن، مسیر پیشرفت را بیماییم. اما خطری که در اینجا وجود دارد الگوبرداری نادرست است. زیرا ما در مقابل خود جوامع غربی را داریم که درست یا نادرست به جوامع پیشرفته معروف شده‌اند و با قدرت رسانه‌ای که دارند و البته پیشرفته‌هایی که در فن‌آوری کرده‌اند چشم‌ها را پر کرده‌اند و ذهن‌ها و دل‌ها را به سوی خود متوجه کرده‌اند و هرگاه که اسمی از پیشرفت به میان می‌آید ناخودآگاه تصویری از همین جوامع در ذهن‌ها شکل می‌گیرد.

اما آیا ما که یک جامعه اسلامی هستیم می‌توانیم این جوامع یعنی جوامع غربی را الگو قرار دهیم؟ و همان نسخه را برای رسیدن به جامعه‌ای پیشرفته عمل کنیم. وانگهی آیا این نسخه یک نسخه بی‌عیب و نقص است؟ با نگاهی اجمالی به انتقاداتی که منتقدین غربی و شرقی، اسلامی و غیر اسلامی از تمدن جدید غربی در زمینه‌های گوناگون اخلاقی، سیاسی، اجتماعی، محیط زیست، مسائل خانواده و ... کرده‌اند به این نتیجه می‌رسیم که با یک الگوی مناسب روبرو نیستیم. اما از طرفی یک الگوی اسلامی حی و حاضر نیز نداریم؛ پس راه حل چیست؟ به نظر می‌رسد راه حل نقد مبانی و اصول تمدن موجود و تولید یک الگوی مناسب بر اساس معیارها و آموزه‌های اسلامی متناسب با فرهنگ بومی است تا بتوانیم با نگاه به آن به سمت جلو حرکت کنیم و دچار لغزش‌ها و بیراهه‌هایی که تمدن غربی مرتکب شده است نشویم.

بر این اساس یک از اصولی که تمدن غربی بر پایه آن شکل گرفته است و باید مورد نقادی قرار بگیرد جدایی علم و دین از یکدیگر است. قابل ذکر است که آغاز رنسانس که در حقیقت طلوع تمدن جدید غرب است با چالش و درگیری با متولیان کلیسای مسیحیت آغاز شد. ماجراهای باورنکردنی انکیزیسیون و دادگاه‌های تفتیش عقاید کلیسای کاتولیک و برخوردهای خشن آن‌ها با دانشمندان، ماجرای معروف محاکمه گالیله و به زندان افکندن او به خاطر نظریه علمیش و تکفیر هر آنکس که حرفی مخالف عقاید آن‌ها داشت و بسیاری موارد دیگر از مقابله ارباب کلیسا با دانشمندان، ماجراهایی است که در تاریخ مضبوط است. به طور طبیعی این‌گونه رفتارهای مدعیان دینداری واکنش



دانشمندان علوم جدید را در پی داشت و نظریات آن‌ها را در ابواب گوناگون علم و دانش تحت تأثیر قرار داد.

این نوع رفتارهای رهبران دینی و بعضی آموزه‌های انحرافی و غیر عقلانی که در دین مسیحیت وارد شده بود از همان ابتدا دانشمندان علوم جدید را نسبت به دین بدبین کرد و آن‌ها را برآن داشت که پایه‌های تمدن نوین را بدون دخالت و مشارکت دین بنا نهند. آن‌ها علم جدید را بر پایه مشاهدات و تجربیات حسی بنا نهادند و هر نوع منبع دیگری برای شناخت را مردود اعلام کردند. البته اگر این مبنا به علوم تجربی محدود می‌شد قابل تحمل بود اما آن‌ها به این بسنده نکردند و این نظریه را به هر نوع معرفت و شناختی تسری دادند تا آنجا که پوزیتیویست‌ها هر معرفتی را که قابل آزمایش و مشاهده حسی نباشد را بی معنا و پوچ دانستند.

جدایی علم جدید به عنوان موتور محرکه تمدن غربی از دین باعث به انحراف رفتن این تمدن شد و خسارات جبران ناپذیر مادی و معنوی را متوجه زندگی انسانی کرد. علم اگرچه توانست وسائل رفاه، آسایش، بهداشت و زندگی راحت تر را برای انسان‌ها تولید کند اما این وسائل نتوانستند به همراه خود آسایش، رفاه، امنیت، اخلاق و عدالت را برای بشریت به ارمغان بیاورند بلکه به عکس علم در خدمت زرسالاران و زورمداران بی اخلاق قرار گرفت و آن‌ها قدرتمند تر از گذشته و فارغ از قیود دین به انزوا رفته، به چابول سرمایه‌های مادی و معنوی ملت‌ها پرداختند. داستان غم انگیز و دردناک استعمار در کشورهای شرقی شاهد صادقی است بر این مدعا. البته قربانیان این تمدن محدود به کشورهای شرقی و تحت استعمار نشد بلکه خود ملت‌های غربی نیز از این توسعه سکولار ضربه خوردند به طوری که بنیاد خانواده در غرب فرو ریخت و فساد جنسی و خشونت‌های حیوانی به طور فزاینده‌ای رشد کرد.

منشأ همه این خسارات جدایی جاده علم از مسیر دین است. مهار مرکب علم که از دست دین و اخلاق خارج شد انسان را به بیابان گمراهی و ضلالت سوق داد.

برای اینکه ما هم دچار این اشتباه خسران بار نشویم باید از ابتدا این مسئله را برای خود تبیین کنیم و جهات مختلف تعامل علم و دین را بررسی کنیم تا بتوانیم راه درست را در پیش بگیریم. از این رو باید ببینیم که دین و دانش چگونه باید به یکدیگر یاری برسانند و در حقیقت چگونه باید انسان را به سمت کمال سوق دهند.

رابطه علم و دین در غرب

از آنجا که رشد علم در غرب با چالش و معارضه با دین همراه بوده است مبانی معرفت شناختی علم تحت تأثیر این کشمکش قرار گرفته است. دانشمندان غربی به شکل افراطی تجربه گرا شد و هر معرفتی را که نمی‌شد در آزمایشگاه تحت آزمون قرار داد مردود دانستند. هیوم فیلسوف انگلیسی



تجربه گرای قرن هفدهم تا آنجا پیش رفت که حتی قانون علیت را نیز انکار کرد زیرا مدعی بود که ما نمی‌توانیم این قانون را تجربه کنیم تنها چیزی که ما مشاهده می‌کنیم توالی رخدادها می‌باشد و ما از این توالی نمی‌توانیم قانون کلی علیت را استنتاج کنیم. او ایرادهای مشابهی را به برهان نظم نیز وارد کرد و مدعی شد که برهان نظم کارایی لازم را برای اثبات وجود ناظم برای جهان آفرینش ندارد. بعد از هیوم، کانت فیلسوف آلمانی قرن هجدهم تحت تأثیر فلسفه هیوم معرفت‌شناسی جدیدی را بنا نهاد که تأثیر زیادی بر جریان علمی پس از او داشت. کانت مانند هیوم معرفت‌بشری را برگرفته از مشاهدات حسی دانست اما برخلاف او آن‌ها را محدود به حسیات نکرد بلکه اعتقاد داشت که داده‌های حسی همچون مواد خام معارف بشری می‌باشند که باید به وسیله قالب‌های دیگری شکل بگیرند و این قالب‌ها را قالب‌های فطری و غیرحسی و پیشینی می‌دانست. کانت سیستم فهم انسانی را دارای مقولات پیشینی از جمله زمان و مکان و علیت می‌دانست که انسان مجبور است دنیا را از مجرای این مقولات فهم کند و قادر نیست با واقعیات خارجی از ورای این کانال‌ها ارتباط برقرار کند. از نظر کانت چون معارف بشری تنها از طریق حواس و تحت تأثیر این مقولات کسب می‌شوند انسان توانایی فهم معارف ما بعد الطبیعه را ندارد و هیچ راهی برای فهم بشر به ماوراء طبیعت وجود ندارد. البته کانت چون خود انسان دینداری بود برای اثبات معارف دینی و وجود خداوند راه اخلاق عملی را پیشنهاد داد اما اذعان کرد که عقل را راهی به ملکوت نیست و پای استلالیان چوبین بود

کانت تأثیر بسیاری بر متفکران پس از خود گذاشت و بسیاری از فلاسفه غربی تحت تأثیر او معتقد شدند که عقل قادر نیست که گزاره‌های دینی را اثبات کند. البته این سخن به زبان دیگری نیز بیان می‌شود و آن اینکه گزاره‌های دینی قابل اثبات با عقل نیستند و این همیشه به معنای ورای عقل بودن تفسیر نمی‌شود بلکه بسیاری، از جمله پوزیتیویست‌های منطقی آن را اینگونه تفسیر می‌کنند که گزاره‌های دینی غیر عقلانید.

بعد از کانت فیلسوف، این یک دانشمند طبیعی بود که با نظریات خود تأثیر بسیار زیادی بر رابطه علم و دین در غرب -به ویژه- و در کل دنیا -به صورت عام-، گذاشت. داروین زیست‌شناس انگلیسی قرن ۱۹ با ارائه نظریه معروف خود یعنی نظریه تکامل، علم و دین را بیش از پیش به چالش با یکدیگر کشید.

طبق نظریه تکامل جانداران موجود بر روی کره زمین از ابتدا به این شکل کنونی و به این تعداد متنوع نبوده‌اند بلکه منشأ همه آن‌ها موجودات تک سلولی بسیار ساده بوده که به تدریج و در طی سالیان متمادی تکامل یافته‌اند و به شکل کنونی درآمده‌اند. داروین سازو کار این فرآیند را نیز در سه اصل بیان می‌کند. این سه اصل بدین شرح است که اولاً گه‌گاه در بدن موجودات تغییرات اتفاقی رخ

می‌دهد و این تغییرات باعث برتری یک عده از نوع می‌شود. ثانیاً در تنازع برای بقاء این عده برتر پیروز می‌شوند و به حیات خود ادامه می‌دهند و سوم اینکه تغییرات به وجود آمده از یک نسل به نسل بعدی به ارث می‌رسد.

داروین نظریه تکامل را به انسان‌ها نیز تعمیم داد و آن‌ها را از نسل حیوانات دانست. در اینجا بود که این نظریه به علت تعارضی که با نصوص کتب مقدس داشت باعث اعتراض بسیاری از متدینین شد. نظریه داروین باعث به انزوا رفتن بیشتر دین در غرب شد و دین را بیش از پیش غیر علمی نشان داد. بعد از این جریانات در غرب تلاش بسیاری شد تا دین را از آماج حملات دانشمندان طبیعی خارج کنند و در نهایت حاصل آن شد که راه علم و دین را به طور کلی از یکدیگر جدا کنند. مکاتب فکری همچون فلسفه تحلیلی، پوزیتیویسم، سخت‌گویی نوین و اگزستانسیالیسم این مسئله را تئوریزه کردند و چنین بیان کردند که زبان، کارکرد و غایت دین با زبان، عملکرد و هدف علم کاملاً متفاوت است و این دو هیچ نقطه اشتراکی ندارند. نتیجه آن شد که دین را به صورت کامل از عرصه علم و اجتماع و سیاست و هنر و هر نوع عرصه فکری و عملی بشری خارج کردند و هیچ نقشی برای آن قائل نشدند. آن‌ها دین را در یک محدوده کوچک کاملاً فردی و شخصی محصور کردند و یک اجتماع از هر حیث سکولار به وجود آوردند.

غرب اگرچه در علم پیشرفت کرد و به فناوری‌های بسیاری دست یافت اما به علت خارج کردن دین از عرصه اجتماع ضررهای جبران‌ناپذیر بسیاری را متحمل شد که قبلاً به صورت مختصر به بعضی از آن‌ها اشاره شد.

رابطه علم و دین در اسلام

رابطه علم و دین در اسلام بر خلاف آنچه در غرب گفته شد همواره حسنه بوده است. ستایش‌هایی که از عالمان در قرآن و سخن بزرگان شده است و همچنین تأکیدی که بر تعقل و تفکر در قرآن کریم و احادیث آمده است به خوبی این ادعا را اثبات می‌کند. سیره بزرگان و رهبران دینی در برخورد با دانشمندان و تشویق و تحریض آن‌ها به علم آموزی نیز موید این مطلب است. پیشرفت علم در همان قرون اولیه ظهور اسلام در ممالک اسلامی و تشکیل تمدن بزرگ اسلامی به فاصله کوتاهی از ظهور اسلام خود بیانگر رابطه علم و دین در اسلام است.

تشویق اسلام به علم آموزی فقط در علوم اسلامی و انسانی خلاصه نمی‌شود بلکه علوم طبیعی را نیز شامل می‌شود. قرآن همه موجودات عالم و طبیعت را آیات خداوند می‌داند و همواره به تفکر و تدبیر در آیات خداوند سفارش می‌کند.



إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَالْفُلْكِ الَّتِي تَجْرِي فِي الْبَحْرِ بِمَا يَنْفَعُ النَّاسَ
وَمَا أَنْزَلَ اللَّهُ مِنَ السَّمَاءِ مِنْ مَاءٍ فَأَحْيَا بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا وَبَثَّ فِيهَا مِنْ كُلِّ دَابَّةٍ وَتَصْرِيفِ الرِّيَّاحِ وَالسَّحَابِ الْمُسَخَّرِ بَيْنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ لآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ

"بی تردید در آفرینش آسمان‌ها و زمین و رفت و آمد شب و روز و کشتی‌هایی که در دریاها [با جابجا کردن مسافر و کالا] به سود مردم روان‌اند و بارانی که خدا از آسمان نازل کرده و به وسیله آن زمین را پس از مردگی‌اش زنده ساخته و در آن از هر نوع جنبنده‌ای پخش کرده و گرداندن باده‌ها و ابر مسخر میان آسمان و زمین، نشانه‌هایی است [از توحید، ربوبیت و قدرت خدا] برای گروهی که می‌اندیشند." (بقره-۱۶۴)

همانطور که از معنای این آیه و ده‌ها آیه مشابه آن مشخص می‌شود خداوند انسان‌ها را به تعقل در پدیده‌ها و موجودات طبیعی همچون ابر و باد و باران و شب و روز و ماه و خورشید و زمین و آسمان فراخوانده است و آن‌ها را نشانه و آیه نامیده است. بدین معنا که ما با تفکر و تدبیر در جریان عالم طبیعت و شناختن قوانین و سنت‌های خداوند در عالم طبیعت به شناخت و معرفت او خواهیم رسید. آیا تشویق و تحریضی بالاتر از این برای دانشمندان و متفکران و علما وجود دارد که خداوند شناخت و معرفت خود را منوط به کار علمی آن‌ها بکند؟ آیا تصور جدایی علم از دین در چنین دینی را می‌توان کرد؟

شاید در این میان پرسشی به ذهن برسد و شبه‌ای مطرح شود. و آن اینکه اگر چنین است پس چرا در قرون اخیر جوامع اسلامی از لحاظ علم و فناوری نسبت به جوامع غربی عقب مانده‌اند؟ پاسخ به این پرسش نیازمند یک تحقیق و پژوهش مفصل در زمینه‌های گوناگون تاریخی، جامعه‌شناسی، سیاسی و مذهبی است. اما به طور اجمال می‌توان گفت همانطور که بعضی از متفکرین نیز بدان اشاره کرده‌اند مسلمانان تا هر زمانی و هر میزانی که به دستورات و آموزه‌های اسلامی عمل کردند در راه شکوفایی علمی به جلو رفتند و در عالم علم درخشیدند. فهرست پرشمار دانشمندان اسلامی در رشته‌های مختلف علمی در دوران تمدن بزرگ اسلامی موید این مدعا است. اما هر چه که در عالم سیاست و حوزه‌های فردی و اجتماعی از آموزه‌های اسلامی فاصله گرفتند به سمت افول پیش رفتند. علت عقب ماندگی مسلمانان عمل کردن به دستورات اسلام نبود بلکه درست برعکس فراموش کردن آموزه‌های اصیل اسلام بود.

از این رو ما برای تجدید و احیای تمدن اسلامی و ترسیم الگوی اسلامی پیشرفت نیازمند تبیین رابطه اسلام با علم هستیم

